

هو العليم

معرفت خداوند تنها تکیه‌گاه انسان در نجات از نفس امّاره

شرح دعای ابو حمزه ثمالی - سال ۱۳۹۸ هـ.ق، جلسه هفتم

بیانات

علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی
قدس الله سرّه



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

تکیه‌گاه انسان در نجات فقط خداوند است؛ نه عمل صالحش

لَسْتُ أَتَكِلُ فِي النَّجَاةِ مِنْ عِقَابِكَ عَلَى أَعْمَالِنَا؛ بَلْ بِفَضْلِكَ عَلَيْنَا، لِأَنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ، تُبَدِئُ بِالْإِحْسَانِ نَعْمًا وَتَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ كَرَمًا. فَمَا نَدْرِي مَا نَشْكُرُ: أَجْمِيلَ مَا تَسْتُرُ أَمْ قَبِيحَ مَا تَسْتُرُ أَمْ عَظِيمَ مَا أَبْلَيْتَ وَأَوْلَيْتَ أَمْ كَثِيرًا مَا مِنْهُ نَجَّيْتَ وَعَافَيْتَ؟

«خدای من، من این طور نیستم که اتکال کنم، اعتماد کنم و تکیه کنم در نجات و رستگاری و رهایی از عذاب تو، بر اعمالی که می‌کنم؛ بلکه اتکال من در نجات، به فضل توست بر ما، چون تو اهل تقوا و اهل مغفرتی.»

یک وقت انسان برای رهایی خود اتکال می‌کند و اعتماد می‌کند به اعمالی که بجا آورده است، در این صورت باید ببینیم که اعتماد و اتکال صحیح است یا نه؟!
اولاً تمام اعمال صالحه‌ای که انسان بجا آورده است - اعمال سیئه که هیچ - از ناحیه خدا و توفیق خدا بوده و اگر او اراده نمی‌کرد، انسان موفق به عمل خیر هم نمی‌شد، پس احسانی است که از ناحیه او شامل حال انسان شده و انسان موفق به عمل خیر شده است. و از همه اینها گذشته، حالا شما فرض کنید که انسان تمام اعمال خیر را هم انجام داد، تازه آن مقداری که لیاقت پروردگار باشد انجام نداده و آن مقداری که سزاوار مقام ربوبیت اوست، انسان در مقام عبودیت عمل نکرده است، و لذا تمام نفوس در وجدان خود شرمندگی دارند؛ و این دلالت می‌کند بر اینکه حق خدا آن طور که باید و شاید اداء نشده و مردم به آن حق نرسیده‌اند، و الا شکستگی در بین آنها نبود.

از اینها گذشته، در مقابل اعمال حسنه‌ای که انسان دارد، اعمال سیئه و اعمال بد هم دارد؛ و اگر پروردگار علی‌اعلیٰ بخواهد انسان را بر یکی از آن اعمال بد بگیرد و مؤاخذه کند، آن وقت انسان با کدام برهان و دلیلی می‌تواند خدا را محکوم کند که: برای تو چنین حقی نیست؟! بلکه:

لَكَ الْحُجَّةُ عَلَيَّ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ، وَلَا حُجَّةَ لِي فِي مَا جَرَى عَلَيَّ فِيهِ قَضَائِكَ وَالزَّمَنِي حُكْمُكَ وَبَلَائِكَ؛^۱

حجّت با خداست که بر انسان اقامه می کند که: من خدا بودم و حاضر و عالم و محیط و حیّ، و به تو امری کردم و تو هم بنده من بودی، چرا مخالفت کردی؟! و این مخالفت تو هم از روی اضطراب و اجبار نبود، که از تو سلب اختیار کند؛ نه از روی اختیار مخالفت کردی. و اگر خدا تمام اعمال حسنه انسان را نادیده بگیرد و بخواهد انسان را بر یکی از آن اعمال سیئه ای که انجام داده است عقوبت کند، خلاف نکرده و روی عدل رفتار کرده است؛ چون تمام اعمال حسنه ای که انسان انجام داده، تازه به مقام لیاقت او نرسیده است تازه اعمال حسنه اش کدام است؟! در عین حال، سیئاتی انجام داده است که از عهده حجّت یکی از آنها هم نمی تواند بر آید، و در محکمه عدل و مؤاخذه الهی نمی تواند حتی بر یکی از آنها اقامه حجّت کند آن وقت در این صورت چه کسی می تواند بر عمل خودش اتکال کند؟!^۲

گریه اهل بیت در مناجات، به جهت عمق معرفت به خداوند

دعاهایی که می بینیم ائمه علیهم السّلام می خواندند، گریه و زاری می کردند و مناجات داشتند که: من چنینم، چنان ضعیفم، چنان گناه کرده ام، سزاوار عقوبتم، کرم توست که دستت ما را گرفته و... اینها از روی تعلیم و تربیت نبوده است که می خواستند امت را این قسم تعلیم کنند، و تصنع نبوده است؛ بلکه حالشان این طور بود و حال واقع این طور بوده است که هر چه علم و معرفت انسان بیشتر می شود، بیشتر به قدرت و عظمت پروردگار پی می برد و به نیستی و ناچیزی خودش. پس حال آنها بوده که اقتضای این معنا را می کرده است؛ و این حال هم بر خلاف واقع نبوده است، که یک حالی بر خلاف واقع و متن امر در آنها پدید بیاید، بلکه آن حال مطابق واقع بوده و در مقام عبودیت، حتماً آنها خود را شرمنده می دیدند؛ و اگر شرمنده نمی دیدند؛ این از مقام عبودیت خارج بود.^۲

خطبه امیرالمؤمنین علیه السّلام در عید اضحی

امیرالمؤمنین علیه السّلام در یکی از خطبه های نماز عید قربان، خطبه خیلی مفصلی خواندند که مرحوم شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه و مرحوم صاحب جواهر در کتاب جواهر، در باب صلوات عیدین این خطبه را نقل کرده اند:

فَوَاللَّهِ لَوْ حَسَبْتُمْ حَيْنَ الْوَالِي الْعَجَلَانَ وَ دَعَوْتُمْ بِمَثَلِ دُعَاءِ الْأَنَامِ وَ جَارْتُمْ جُؤَارَ مُتَبَيِّلِ الرَّهْبَانَ... (خیلی

^۱ الصّحيفة العلوية و التحفة المرتضوية، ص ۱۹۸، فرازی از دعای کمیل؛ مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ص ۸۴۶. با قدری اختلاف. ترجمه:

«حجّت تو بر من در تمام اموری که معصیت و مخالفت تو را کردم، تمام است؛ و نسبت به قضاوتی که علیه من نمودی و عذابی که حکم و آزمایشت بر من واجب نمود، حجّتی ندارم.» (محقق)

^۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون مسئله تصنعی، ارشادی و تعلیمی نبودن تضرع و ندبه و مناجات و ابتهال ائمه اطهار علیهم السّلام، رجوع شود به رساله لب اللباب، ص ۹۸.

مفصل است)۱

«قسم به خدا اگر شما مانند آن آدم بیچاره دست کوتاه حسرت زده، نعره بکشید و فریاد کنید، و مانند آن زن بچه مرده ناله کنید، و آه جگرسوز از نهاد خود بیرون بیاورید، و در تمام مدت عمر گریه کنید و روی خاکستر

بنشینید و... و از خدا بخواهید که یکی از گناهان شما را بیاورد، شما به این عمل، استحقاق برای آن پیدا نمی کنید!»

و لكن بِرَحْمَتِهِ تُرْحَمُونَ؟^۲ «رحمت خدا می آید و همه را شامل می شود و گناه را نادیده می گیرد و می آمرزد و می برد.»

حالا اگر واقعاً همین طور باشد، انسان در تمام مدت عمر همین طور در گریه و ناله باشد برای محو سیئه ای از سیئات، آیا به این وسیله می تواند در ذات و کینونت خود، خود را محق برای ثواب و آمرزش و

^۱ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۵۱۹.

^۲ جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۱۱، ص ۳۴۳. انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۹۸.

«امیرالمؤمنین علیه السلام در عید اضحی خطبه ای ایراد فرمودند: «... فَوَاللَّهِ لَوْ حَنَنْتُمْ حَنِينَ الْوَالِيَةِ الْعَجَلَانِ [العجال] و دَعَوْتُمْ بِمِثْلِ دُعَاءِ الْأَنْامِ و جَارْتُمْ جُؤَارَ مُتَبَيِّلِ الرَّهْبَانِ و خَرَجْتُمْ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْأَمْوَالِ و الْأَوْلَادِ التَّمَّاسِ الْقُرْبَةَ إِلَيْهِ فِي ارْتِفَاعِ دَرَجَةِ عِنْدَهُ أَوْ غُفْرَانِ سَيِّئَةٍ أَحْصَتْهَا كِتَابَتُهُ و حَفِظَتْهَا رُسُلُهُ، لَكَانَ قَلِيلاً فِيمَا أَرْجُو لَكُمْ مِنْ ثَوَابِهِ و أَخْوَفَ عَلَيْكُمْ مِنْ أَلِيمِ عِقَابِهِ! و بِاللَّهِ لَوْ انْهَأْتُمْ قُلُوبَكُمْ أَنْبِيَاءًا و سَأَلْتُمْ عُيُونَكُمْ مِنْ رَغْبَةِ إِلَيْهِ و رَهْبَةٍ مِنْهُ دَمًا ثُمَّ عَمَّرْتُمْ فِي الدُّنْيَا مَا كَانَتْ الدُّنْيَا بِأَقْيَمَةٍ، مَا جَزَتْ أَعْمَالُكُمْ! و لَوْ لَمْ تُبْقُوا شَيْئاً مِنْ جُهْدِكُمْ لِتَعْمِوهُ الْعِظَامُ عَلَيْكُمْ و هُدَاهُ إِيَّاكُمْ إِلَى الْإِيمَانِ، مَا كُنْتُمْ لَتَسْتَحِقُّوا أَبَدَ الدَّهْرِ! مَا الدَّهْرُ قَائِمٌ بِأَعْمَالِكُمْ جَنَّتَهُ و لَا رَحْمَتَهُ؛ و لَكِنْ بِرَحْمَتِهِ تُرْحَمُونَ و جِهْدَاهُ تَهْتَدُونَ و جِهًا إِلَى جَنَّتِهِ تَصِيرُونَ. جَعَلْنَا اللَّهُ و إِيَّاكُمْ [بِرَحْمَتِهِ] مِنَ التَّائِبِينَ و الْعَابِدِينَ!» - الخ.

«امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه عید قربان فرمودند: قسم به خدا اگر بنالید چون ناله مصیبت دیده سرگردان و همچون دعای مردم برای رفع گرفتاری و نگرانی، خدا را بخوانید و صدای خود را با تضرع و ابتهاج چون فرد ناامید از دنیا و متوجه به سوی خدا بلند کنید و از اموال و اولاد خود در راه خدا بگذرید برای تقرب به سوی او و صعود به درجات قرب، یا بخشش گناهی از گناهان که ثبت کنندگان او آن را ثبت کرده و فرستادگان او آن را حفظ نموده اند، تمام اینها نسبت به امیدی که به اعطای ثوابی از جانب پروردگار و یا ترس از عقاب و مجازات او برای شما دارم، بسیار کم و ناقابل خواهد بود.

و سوگند به خدا اگر دل های شما ذوب شود و از چشمان شما برای تقرب به او و یا خوف از او خون ببارد و عمر دنیا را داشته باشید، اعمال شما کافی نخواهد بود.

و اگر از هیچ کوششی برای سپاس از نعمت های عظیم پروردگار بر شما و هدایت او شما را به سوی ایمان فرو گذار نباشید، ابداً استحقاق این نعمت و هدایت را نخواهید داشت. این چنین نیست که روزگار در برابر این اعمال، بهشت و رحمت خدا را به شما ارزانی دارد، ولیکن به واسطه رحمت خدا مورد رحمت قرار خواهید گرفت و به هدایت او هدایت خواهید یافت و به واسطه آن دو به سوی بهشت رهسپار خواهید شد. خداوند، ما و شما را از زمره توبه کنندگان و عبادت کنندگان قرار دهد!». (مترجم)

بهشت و... ببیند؟! نه، این حق را چه کسی به او داده است؟ این احقاق را چه کسی به او عنایت کرده است؟ مگر خدا عنایت نکرده است؟! خدا رَبّ است و مَلِک المَلِک است؛ و در مقام ربوبیت او کسی جرأت مخالفت ندارد، و لکن رحمت او عام است و می آید می گیرد و همه را می آمرزد و می برد؛ و لکن بِرَحْمَتِهِ تُرْحَمُونَ.

اینجا هم حضرت سجّاد علیه السّلام بر همین اساس دعا می کنند که:

لَسْتُ أَتَّكَلُ فِي النَّجَاةِ مِنْ عِقَابِكَ عَلَيَّ أَعْمَالِنَا؛ «من این طور نیستم که در رهایی از عقاب تو و عذاب تو اتّکال کنم بر اعمالی که می کنیم، نه این طور نیست!»

چه عملی؟! مگر نفرمود: «و ما أَنَا يَا رَبُّ و ما خَطَرِي؛^۱ اصلاً خدایا من چه کسی هستم و کار من

چیست؟!»

بَلِ بِفَضْلِكَ عَلَيْنَا؛ «من اتّکال می کنم به فضل تو بر ما، که تو بر ما فضل داری و منّت داری و احسان داری. من به احسان تو اتّکال می کنم.»

و این هم جای اتّکال است؛ چرا؟

لِأَنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى و أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ؛ «تو اهل تقوا هستی و اهل مغفرت!»

تو اهل انتقام که بر اساس بخل و طمع و تشفی قلب و آز و حرصی که در تو باشد نیستی، تو کسی را عذاب نمی کنی، اینها در تو نیست؛ اگر عذاب کنی برای تربیت است، و الأذات تو اقتضای تقوا و مغفرت می کند.

خداوند بدون استحقاق، انعام می کند و از گناهان می گذرد

تُبَدِيءُ بِالْإِحْسَانِ نِعْمًا و تَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ كَرَمًا؛ «اصلاً کار تو این است و عادت تو این است که همیشه نعمت‌ها را به واسطه احسان ابتدائی خود می ریزی!»

احسان ابتدائی، نه احسان ثانوی که روی اصل مُزِد و ثواب باشد. یک وقت شما باری به حمّالی می دهید و می گوید که: بردار بیاور دگان ما! این هم مزد و إنعامت! در مقابل کاری که کرده است. اما یک وقت حمّالی دارد می گذرد و شما هم صدایش می کنید، ده برابر آن مزدی که می خواهید برای بردن بار به او بدهید، به او می دهید و بدون اینکه بگویید که بار را ببر، می گوید: آقا بگیر و برو به سلامت! این می شود:

تُبَدِيءُ بِالْإِحْسَانِ نِعْمًا؛ «نعمت‌هایی را (نه یک نعمت را) به احسان خود ابتدائاً دادی!»

تا احسانی از طرف او نباشد، انسان برانگیخته برای کار خیر نمی شود

چه نعمت‌هایی را خدا به تو داده است؟ اصل وجود؛ تمام حسناتی که از انسان تراوش می کند مال وجود انسان است. اگر وجود انسان نباشد آیا از او کار خیری، علمی، قدرتی، حیاتی و چیزی پیدا می شود؟! پس اصل وجود را که از عدم در صحنه وجود آورد، این نعمت پروردگار است؛ بزرگترین

^۱ فرازی از دعای ابوحمزه ثمالی.

نعمت، به دنبال او سایر نعمت‌هایش است، و این نعمت، نعمت ابتدائی است. تازه آنجایی که انسان موفق به کار خیر می‌شود تا احسانی از طرف او نباشد، انسان برانگیخته برای کار خیر نمی‌شود؛ تا توفیق نباشد، نمی‌شود!

انسان اختیار دارد؛ ولی توفیق از جانب خداست

درست است که انسان اختیار دارد، ولی توفیق از جانب اوست؛ کما اینکه خذلان هم از جانب اوست. مثلاً فرض کنید شما یک وقت می‌خواهید بروید در مسجد نماز بخوانید، به اختیار خود می‌روید و کسی مجبور نمی‌کند، ولیکن اسباب برای آمدن جور می‌شود؛ اولاً وقتی که اراده می‌کنید کسالت ندارید، خسته نیستید، سرتان درد نمی‌کند، برمی‌خیزید که وضو بگیرید، فوراً آب خنکی در حوض است وضو می‌گیرید، چراغ‌ها روشن است و کفش را پیدا می‌کنید، لباس را می‌پوشید می‌آید مسجد حالتان هم خوب است برای عبادت؛ شما اختیار کردید ولی مدام اسباب پشت سر هم آمده و یکی، دیگری را معاضدت کرده تا اینکه شما را به مقصود رسانده است.

یک وقت هم میل عبادت در شما پیدا می‌شود، ولیکن مدام مانع روی مانع می‌آید؛ سرتان گیج می‌رود، دل به هم می‌خورد، حال خستگی و فتور انسان را گرفته، انسان بلند می‌شود برود وضو بگیرد چراغ خاموش می‌شود، می‌رود کلید برق را بزند برق کتاکت می‌کند، اصلاً خانه خاموش می‌شود، صدای همه بلند می‌شود. می‌رود دست بزند کفشش را بپوشد داخل آن یک عقرب پیدا می‌شود، می‌آید کتکش را کول کند یک موش [در آستینش می‌بیند]، و امثال اینها؛ بعد می‌خواهد بیاید مسجد، در خانه را باز می‌کند، تا می‌آید ببندد دستش می‌رود بین در و می‌شکند یا اینکه خون می‌آید و باید برود پانسمان کند و ... ، بعد این قدر از این موانع سر راه او پیش می‌آید که اصلاً دیگر نمی‌تواند مسجد بیاید. یا تازه اگر هم بیاید، آن گوشه می‌افتد و خرخر می‌کند و دیگر حالی برایش نمی‌ماند. این را می‌گویند خذلان؛ خذلان در مقابل توفیق است.

یک وقت اسباب برای انسان مدام پشت سر هم می‌آید؛ این دستگیری خدا است! یک وقت هم نه، خداوند انسان را توفیق نمی‌دهد و خذلان می‌کند؛ آن هم دست خدا است، آن هم روی حساب است و بی حساب نیست.

هیچ چیز در این عالم بی سبب نیست

بزرگان درست این حساب‌ها را کرده‌اند و می‌گویند که:

هر وقتی که انسان در راه، راه می‌رود و یک وقتی سنگی زیر پای او گیر کرد و او لغزید و افتاد، برود حساب خودش را بکند که چه کار کرده است تا اینکه عقوبتش را دیده است؟! هیچ چیز در این عالم

۱ الکافی، ج ۲، ص ۴۴۵:

«عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال امير المؤمنين عليه السلام في قول الله عز وجل ﴿وَمَا أَصْبَكُمْ مِّنْ

بی سبب و بی حساب نیست! خیلی عجیب است! به اندازه‌ای عجیب است که عقل متحیر می‌ماند! تمام مقدراتی که برای انسان پیش می‌آید، روی حساب است. درست است انسان اختیار دارد، ولیکن تا کمک او نباشد، انسان کجا می‌تواند کار بکند؟!
 تُبَدِّئُ بِالْإِحْسَانِ نِعْمًا؛ «تو ابتدا می‌کنی به احسان!»

داری نعمت می‌بینی؛ چند تا نعمت؟! هزاران هزار نعمت! همین‌طور آن وقت ما در مقابل این احسانی که داری، گناه می‌کنیم:
 وَ تَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ كَرَمًا؛

«تو با آن بزرگواری و آقایی و سعه خودت (نگاه به کوچکی ما و نگاه به گناه ما نمی‌کنی و به تَمَرُّد و تَجَرِّي ما نسبت به مقام سلطنت و عظمت تو، و تجاوز ما از دایره عبودیت، توجه نمی‌کنی) می‌آمیزی و می‌روی.»

فَمَا نَدْرِي مَا نَشْكُرُ: أَجْمِلُ مَا تَنْشُرُ أَمْ قَبِيحُ مَا تَسْتُرُ؛

«ما نمی‌دانیم کدام شکر تو را بجا بیاوریم؛ در همان مرحله اول درگیریم که کدام یک از شکرها را بجا بیاوریم: آیا شکر این جمیلی که از ناحیه تو انتشار پیدا کرده و این نعمت‌های بی‌پایان را که ابتدائاً می‌دهی، بجا بیاوریم؛ یا نه، آن قبایحی که بجا آوردیم و تو ستر کردی و مخفی کردی و ما را به عقوبت نگرفتی، شکر او را بجا بیاوریم؟!»

أَمْ عَظِيمَ مَا أَبْلَيْتَ وَأَوْلَيْتَ أَمْ كَثِيرَ مَا مِنْهُ نَجَّيْتَ وَعَافَيْتَ؟!

مُصِيبَةٌ ۖ فَبِمَا كَسَبَتْ ۖ أَيُّ دِيْكُم ۖ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ ۖ ﴿٤٢﴾ *

”لَيْسَ مِنَ التَّوَّابِ عِرْقٌ وَلَا نَكْبَةٌ حَجَرٌ وَلَا عَثْرَةٌ قَدَمٌ وَلَا خَدَشٌ عَوْجٌ إِلَّا بِذَنْبٍ، وَلَمَّا يَعْفُو اللَّهُ أَكْثَرُ؛ فَمَنْ عَجَّلَ اللَّهُ عِقَابَهُ ذَنْبِهِ فِي الدُّنْيَا، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَجَلٌ وَأَكْرَمٌ وَأَعْظَمٌ مِنْ أَنْ يَعُودَ فِي عِقَابَتِهِ فِي الْآخِرَةِ“، ترجمه:
 «امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به قول خداوند عزوجل: ﴿هر مصیبتی که بر شما وارد می‌گردد به خاطر عملی است که خودتان مرتکب شده‌اید، و خداوند از بسیاری از آنها گذشت و اغماض می‌نماید﴾ فرمود:

”هیچ پیچیدن رگ، و سنگ خوردن، و لغزش قدم، و خراش با چوبی نیست مگر به خاطر گناهی که انسان مرتکب شده است. و آنچه خداوند می‌بخشد بیشتر است. و هر کسی که خداوند عقوبتش را در دنیا تعجیل نموده باشد، خداوند عزوجل جلیل‌تر و کریم‌تر و بزرگ‌تر از آن است که در آخرت نیز او را عقوبت نماید.“

* سوره شوری (۴۲) آیه ۳۰.

۱ معانی الأخبار، ص ۲۱:

«عن جابر بن یزید الجعفی، عن أبی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام، قال: سألتُه عن [آ] معنی "لا حولَ و لا قُوَّةَ إلَّا باللَّهِ"، فقال:

”مَعْنَاهُ: لا حولَ لنا عن مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَّا بِعَوْنِ اللَّهِ، و لا قُوَّةَ لنا على طاعةِ اللَّهِ إِلَّا بِتَوْفِيقِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.“

ترجمه: «جابر بن یزید جعفی می‌گوید: از امام باقر علیه السلام راجع به معنای لا حول و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ سؤال نمودم، ایشان فرمود: «ما توان کناره‌گیری و دوری کردن از معصیت خداوند را نداریم جز با عنایت و کمک خدا، و قدرت بر اطاعت و فرمان‌برداری خداوند را نداریم مگر با توفیق خداوند عزوجل.»

«آیا آن امتحانات بزرگی که برای ما پیش آورده‌ای و تو به ولایت خود که بر ما حکومت و سیطره داشتی ما را در تصرفات مقام عبودیت گرداندی و از همه آن مراحل ما را عبور دادی، ما شکر آن را بجا بیاوریم (که از امتحانات ما را فارغ کردی و با آن ولایتی که بر ما داشتی و ما از عهده انجام اطاعت و انقیاد برنیامده‌ایم، ما را عبور دادی، شکر این را بجا بیاوریم)؛ یا نه، شکر بسیاری از پیش آمدهایی که حقاً مستحق بودیم و تو ما را نجات دادی و عافیت بخشیدی؟!»

معنای عافیت

انسان بعضی اوقات در ذات خودش می‌یابد که مستحقّ فلان عذاب و گوش مالی است و اصلاً خودش را مستحقّ می‌بیند! و اگر خوب بگردد می‌بیند که الآن آن گوش مالی از طرف خدا مثل یک مرغی پرواز می‌کند و می‌خواهد بر سر او بنشیند، ولی خداوند علی‌أعلیٰ نجات می‌دهد و عافیت می‌دهد و می‌گذراند؛ آن هم نه عافیت بدنی، عافیت یعنی عافیت روح، سلامتِ روان، برقراری عقیده و ایمان، ثبات در طیّ صراطِ مستقیم، این حقیقتِ عافیت است. از همه این بلاها نجات می‌دهی و عافیت می‌دهی و می‌گذری.

معنای «یا حَبِيبَ مَنْ تَحَبَّبَ إِلَيْكَ»

یا حَبِيبَ مَنْ تَحَبَّبَ إِلَيْكَ، و یا قُرَّةَ عَيْنٍ مَنْ لَازَبَكَ و انْقَطَعَ إِلَيْكَ؛ «ای حبيب دل کسی که به سوی تو تَحَبَّبَ می‌کند...». ما که حبيب تو نیستیم، اما به سوی تو تَحَبَّبَ می‌کنیم! آخر ما چیزی نیستیم که تو واقعاً ما را دوست داشته باشی و در قلب تو جا داشته باشیم! ما و این سیئات و این شالوده ماهیت امکانی و حدود و قیود وجودی ما، ما و این آثار ما، چیزهای لطیف و دل‌ربا و صاف و طیب و طاهری نیست که اقتضا کند محبوب تو واقع شویم! نه! و لذا ما به سوی تو تَحَبَّبَ می‌کنیم. یعنی کاری می‌کنیم که خودمان را به محبّت می‌زنیم، کارهایی انجام می‌دهیم که تو ما را دوست داشته باشی؛ یک نمازی می‌خوانیم همه‌اش غفلت، یک روزه می‌گیریم هزار نقص، یک حجّی می‌کنیم هزار نقص، هر کاری می‌کنیم، اینها سرگرمی و مجاز است در مقابل آن حقیقتی که تو هستی!

گاهی حال انسان مجاز است؛ اما نتیجه‌اش حقیقت

پس این کارهای ما تَحَبَّبَ به سوی توست؛ اما به واسطه همین تَحَبَّبَ ما، محبّت خودت را در دل ما آوردی. و این عجیب است که چگونه این مجاز، فنطره حقیقت می‌شود! کار انسان مجاز است، اما نتیجه‌اش حقیقت است! عیناً مانند یک حیوانی که حیوان است اما یک ماسک انسانی می‌زند و کار انسان می‌کند، بعد از مدّتی این ماسکش را برمی‌دارد و می‌بیند انسان است تغییر ماهیت داده است.

لطف پروردگار موجب به حقیقت رسیدن کارهای تصنعی ما

و این از سعه لطف پروردگار است، این قدر راه باز است که کسی که تصنعاً یک کاری می‌کند، آن تصنع، او را به حقیقت می‌رساند.

ما می‌گوییم طالب خدا هستیم و طالب لقاء خدا و...! اصلاً لقاء خدا چیست؟! خدا چیست؟! اینها

این قدر عالی است، عالی است، عالی است که اصلاً انسان تا روز قیامت بخواهد فکرش را بکند، بالاتر است! این حرف‌ها کدام است؟! ولی به یک کارهایی مشغول می‌شویم، کارها هم از نزد خودمان خیلی مهم است ولی از نزد خدا فقط بازیچه است؛ مگر انسان می‌تواند خدا را با این کارها به دست بیاورد؟! عَنقاً شکار کس نشود، دام باز گیر^۱ *** کانجا همیشه باد به دست است دام را^۲ اما یک وقت می‌بینید که عنقا افتاد در دام؛ افتاد در دام [یعنی] این دام از بین رفت، و دیدیم که عنقا همه جا را گرفته است. کار ما مجاز است، اما قنطره برای حقیقت شده است؛ پُل برای حقیقت شده است. انسان از روی مجاز عبور می‌کند و آن طرف حقیقت است؛ یعنی مجاز وسیله و وصول به حقیقت است.

جمله لطیفی از مرحوم آقای انصاری رحمه الله علیه

مرحوم آقای انصاری - رحمه الله علیه - یک جمله‌ای می‌فرمود، خیلی جمله لطیفی است! ایشان می‌فرمود:

انسان نمی‌تواند آن لباسی که مال حرم است را در خارج از حرم تن کند؛ وقتی که باید وارد حرم شود، خودبه‌خود لباس را عوض می‌کنند و او را لباس حرم می‌پوشانند.

این جمله خیلی عالی است! معنایش این است که: ما می‌گوییم: لباس حرم؛ لباس حرم که خارج از حرم نمی‌آید، پس تا آن کسی که وارد حرم نشده است بخواهد لباس حرم را بپوشد، اصلاً نمی‌شود؛ چون این لباس مال حرم است. آن پاکی، آن صفا، آن دید، آن بصیرت، آن عشق، آن روشنایی، آن توحید، اینها لباس حرم است، و اینها در خارج حرم پیدا نمی‌شود. حالا هر چه بگویند که: من موخدم، عارقم، زاهدم، متقی هستم، باتقوا هستم؛ گفتار است، آن لباس حرم نیست! هر چه بگویند: من طیب و پاک هستم؛ این پاکی، تطهیر مجازی است. آن، زهد نیست، تزهد است؛ قدس نیست، تقدس است؛ حقیقت نیست، مجاز است؛ واقعیت نیست، پیکره و جسد است.

اما نباید از این کار هم دست برداشت؛ چون آن کسانی را که وارد حرم می‌کنند، کسانی هستند که به این مجاز خود را در خارج حرم مشغول کردند. لباس حرم را به همه کس نمی‌پوشانند؛ به آن کسانی می‌پوشانند که به دعوی ورود در حرم، ادعایی داشته باشد و کارهای مجازی کند؛ شب بلند شود دو رکعت نمازی بخواند، صدقه‌ای بدهد، یا الله‌ای بگوید، ولو که واقعاً یا الله‌ای که می‌گوید با آن یا الله کسی که در حرم است هزار سال فاصله دارد، اما این را باید گفت؛ اگر این کار را بکنند، درب برایشان باز می‌شود و وقتی درب باز شد، لباس حرم تنش می‌کنند، وقتی لباس حرم تنش می‌کنند آن وقت می‌فهمد که تمام آن لباس‌های سابقش مجازی بوده است! اصلاً لباس قلابی بوده است! مجازی قلابی بوده است؛ آبی که آنجا می‌خورده، آب نبوده، خیال می‌کرده آب است؛ غذایی که می‌خورده غذا نبوده، خیال می‌کرده غذا است؛ بلبلانی که برای او می‌خواندند، اینها جغد بودند، بلبل نبودند، قورباغه بودند که وسط باغ

^۱ خ ل: باز چین.

^۲ دیوان حافظ، غزل ۷.

می خواندند، خیال می کرده صدای بلبل است، صدای بلبل اصلاً خارج حرم نیست، این بلبل، مال حرم است اگر بیاید خارج حرم می میرد! آنهایی که خارج حرم هستند، قورباغه هستند، آن وقت چون انسان بلبل ندیده است در آنجا صدای بلبل را که می خواهد دنبال کند، برایش با صدای قورباغه مشتبه می شود، دنبال قورباغه ها می رود و می گوید: بلبل! خدا هم می گوید: اشکال ندارد قبول داریم؛ چون به هوای ما حرکت کردی، ما این اُنسی را که تو با صدای قورباغه گرفتی، قبول می کنیم و کم کم تو را داخل می کنیم و به تو می فهمانیم که صدای بلبل یعنی چه!

پس این تحبّی که انسان به سوی خدا می کند، یعنی مدام به دروغ خودش را به محبّت می زند؛ انفاق می کند، حج می رود، جهاد می کند، نماز می خواند، همه اینها تحبّب است! وقتی که انسان را در مقام استنطاق می آورند و امتحان و مؤاخذه کنند و پشت میز بازپرسی بیاورند، معلوم می شود که چه خیر است! و در نتیجه، محبّت او در دل می آید. تحبّب مجازی است، محبّت واقعی نیست، اما نتیجه اش محبّت است؛ وقتی محبّت آمد دیگر کار تمام است. مگر نفرمود:

محبّت من، شفیع من به درگاه او است

و حُبِّي لَكَ شَفِيعِي إِلَيْكَ؛ «محبّت من، شفیع من به سوی توست!»
محبّت که آمد، دیگر این بار را برمی دارد.

حرکت انسان به سوی پروردگار بطیء است، چون محبّت نیست. کشش و جاذبه برای محبّت است؛ وقتی انسان به سوی خدا تحبّب کرد، محبّت می آید و وقتی محبّت می آید، انسان را برای برداشتن بار کمک می کند.

پس خلاصه هیچ مفرّی برای رسیدن به مقامات نیست الا اینکه آنچه را که فرمودند به دستور شرع، انسان باید رفتار کند؛ در تابستان باید روزه بگیرد، در زمستان و شبها باید نماز بخواند، از مال خودش باید بگذرد، انفاق کند، باید مجاهده کند، صلّه رجم کند، به همه اینها خودش را مبتلا کند، گرچه روی هر یک از اینها دست می گذاریم [مجاز است]! واقعاً روزه موصل انسان است؟! خدا محتاج روزه ما است؟! خدا محتاج به نماز ما است؟! کدام نماز؟ نماز دست و پا شکسته؟! نمازی که بعد معلوم می شود اصلاً بی وضو بوده است؟! نمازی که مثل آن بی بی تمیز خالدار است!؟

داستان نماز بی بی تمیز خالدار

نماز بی بی تمیز خالدار می دانید کدام نماز است؟! مرحوم شیخ بهائی - رحمة الله علیه - این قضیه را در کتاب نان و حلّوای خود نقل می کند - چندتا کتاب دارد به نام نان و حلّو و نان و پنیر و شیر و شکر و... که کتاب هایش فارسی و به اشعار روان است؛ بگیرید و بخوانید - می گوید:
بی بی تمیز خالدار زنی از اهل هری بود، که خدمت می کرد. هر کسی که به خدمتش می رسید و می رفت، او برمی خاست و بدون اینکه وضو بگیرد، دو رکعت نماز می خواند، و همین طور تا شب. بعد گفتند: آخر آقا جان، چه خبر از وضو؟؟؟ گفت: من صبح وضو گرفتم! گفتند: به به! عجب وضوی قوی ای که زده زیر وضوی همه؟! چون وضوی همه به یک خوابیدنی یا ادراری، باطل می شود؛ اما وضوی تو با

این همه تردّد، هیچ تکان نمی خورد! این خیلی وضوی محکمی است! خیلی وضوی عجیبی است!^۱

طهارت ظاهر عنوان برای طهارت باطن است

خب، ما هم نماز می گزاریم و وضو می گیریم و فلان و فلان و فلان، بعد به ما می گویند که این نمازت بی وضو بوده است و ثابت هم می کنند که وضو یعنی طهارت؛ یک مشت آب زدید به صورت و دست هایتان، آیا این طهارت است؟! این طهارت، عنوان برای طهارت باطن است، اینکه مدام به ما گفته اند نماز بخوانید، و بغض و حسد را از دلتان بیرون بیاورید و با برادران دینی تان قهر نباشید و چه باشید و چه باشید،^۲ برای طهارت باطن است. نماز هنگامی درست است و به آسمان می رود و ملائکه آن را عبور می دهند که این شرایط در آن باشد؛ پس اصلاً نمازتان بی وضو بوده و شما خیال کردید با وضو هستید! نه، این وضو عنوان برای آن است. درست هم می گویند این نماز، معراج مؤمن است، آن کسی که می خواهد معراج کند به سوی خدا، بایستی پاک باشد و طهارت داشته باشد.

شست و شویی کن و آنگه به خرابات حرام ***

*** [تا نگردد ز تو این دیر خراب، آلوده]^۳

بی طهارت که نمی شود رفت!

«الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ» این، روایت نیست و مرحوم صاحب کفایه که در حاشیة بحث صحیح و

أعم، این را به عنوان روایت بیان می کند، ظاهراً اشتباه کرده است.^۴ اما در فرمایشات حضرت سجاد علیه السّلام

^۱ کلیات اشعار و آثار شیخ بهائی، ص ۱۵.

^۲ الکافی، ج ۲، ص ۱۷۳:

«امام صادق علیه السّلام فرمودند: "كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ:

عَظَّمُوا أَصْحَابَكُمْ وَ قَرُّوهُمْ وَ لَا يَتَجَهَّمَنَّ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَ لَا تَضَارُوا وَ لَا تَحَاسَدُوا؛ وَ إِيَّاكُمْ وَ الْبُخْلَ! كُونُوا

عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ.»

”پیوسته امام أبو جعفر باقر علیه السّلام می گفت: «دوستان و یاران خود را بزرگ شمارید و به آنها احترام بگذارید، و با اخلاق زشت و روی ترش یکدیگر را ملاقات نکنید، و به هم دیگر زیان نزنید، و از حسد و رزیدن به یکدیگر دوری کنید، و از بخل بپرهیزید؛ از بندگان مخلص باشید!» (محقق)

^۳ دیوان حافظ، غزل ۴۳۱.

^۴ انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۰۲، تعلیقه ۲:

«این جمله روایت نیست، و در هیچ یک از کتب شیعه و سنت به عنوان روایت دیده نشده است، و فقط آخوند ملاً محمد کاظم خراسانی در باب صحیح و أعم از کفایة الأصول در ردیف آیه قرآن: ﴿الصَّلَاةُ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ﴾* و روایت: «عمود الدّین» و «الصَّوْمُ جَنَّةٌ مِنَ النَّارِ» ذکر می کند، و ظاهرش عنوان روایت است و البتّه اشتباه است. و اخیراً دیدم که مرحوم صدر المتألّهین در تفسیر سوره جمعه، ص ۲۲۵ از طبع حرفی، این روایت را به رسول الله صلی الله علیه و آله اسناد داده است، و نیز در تفسیر سوره اعلیٰ، ص ۳۵۷ بدون اسناد به رسول الله ذکر کرده است. [و در مستدرک سفینه البحار، ج ۶، ص ۳۴۳، به

در همین رساله حقوق خواندیم که:

«الصَّلَاةُ وَفَادَةٌ إِلَى اللَّهِ.»^۱ یا در بعضی از نسخ داریم: «مِرْقَاةٌ إِلَى اللَّهِ.»^۲

مِرْقَاةٌ: به معنای معراج است، یعنی نردبانی که انسان درجه‌به‌درجه بالا می‌رود و به خدا می‌رسد. نهاز یک هم‌چنین چیزی است! آن وقت وضویش هم باید مثل خودش باشد دیگر؛ و مدام گفته‌اند این وضو را شما بگیر، نه اینکه نگیر، اما با این وضو یک درجه هم از آن باطل پرهیز کن. مدام درجه‌به‌درجه‌به‌درجه این تَحَبُّب، انسان را به محَبَّت می‌رساند.

و یا قُرَّةٌ عَيْنٍ مَنْ لَازِبِكِ؛ «مدام موجب راحتی و خوشی و سُبُکی و سردی چشم کسی هستی که به تو پناه بیاورد.»

ما «قُرَّةٌ عَيْنٍ» را در لسان فارسی معنا می‌کنیم به روشنی چشم؛ اما معنایش روشنی چشم نیست، بلکه خُنکی چشم است.^۳ دیدید افرادی که ناراحت‌اند و خسته‌اند و عصبانی‌اند و گرفتارند، چشم آنها باد کرده و داغ است، اما افرادی که نه، حال سکونت و آرامش برای آنها هست و خیالی ندارند و در خوشی و مسرت هستند، چشم‌های آنها یک طراوت و خنکی دارد؛ آن را می‌گویند: قُرَّةٌ عَيْنٍ، که ما در لغت فارسی به معنای کنایی و به معنای لازمه‌اش، یعنی روشنی چشم، معنا می‌کنیم.

«ای خدایی که تو روشنی چشم افرادی هستی که به تو پناه بیاورند!»

و انْقَطَعَ إِلَيْكَ؛ «به تو منقطع می‌شوند؛ از همه ببرند و به تو بپیوندند.»

أَنْتَ الْمُحْسِنُ وَنَحْنُ الْمُسِيئُونَ؛ «تو نیکوکار و احسان‌کننده هستی و ما گناه‌کاران.»

فَتَجَاوَزَ يَا رَبِّ عَنْ قَبِيحٍ مَا عِنْدَنَا بِجَمِيلٍ مَا عِنْدَكَ؛ «ای پروردگار من! از تمام آن قبیاحی که در نزد ما

نقل از علامه مجلسی در کتاب بیان الاعتقادات آورده است. [»

* سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴۵.

^۱ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳۶۹: «و حَقُّ الصَّلَاةِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهَا وَفَادَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.»

^۲ مکارم الأخلاق، ص ۴۱۹: «و حَقُّ الصَّلَاةِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهَا مِرْقَاةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.»

^۳ مفردات الفاظ قرآن، ص ۶۶۳:

«قِيلَ لِمَنْ يُسِرُّ بِهِ: "قُرَّةٌ عَيْنٍ". قَالَ: ﴿قُرَّتْ عَيْنِي نِيًّا وَكَأَنَّ﴾، * وَقَوْلُهُ ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ﴾.»

**

قيل: "أصله من القر، أي: البرد؛ ففقرت عينه." وقيل: "معناه: بردت فصحت."

* سوره قصص (۲۸) آیه ۹.

**

سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۴.

است بگذر، به آن خوبی‌ها و جمالی که برای تو است، بگذر!»

آخر، خوبی‌ها و جمالی که برای تو است لایتنه‌ای است؛ لایتنه‌ای یعنی: سعه‌اش را پیدا کند بیاید این قبیح‌ها را بگیرد و بشوید و از بین ببرد.

کرم الهی دربرگیرنده همه گناهان

و أَيْ جَهْلٍ يَا رَبِّ لَا يَسَعُهُ جُودُكَ، أَوْ أَيْ زَمَانٍ أَطْوَلَ مِنْ أَنْتِكَ؛ «خداوندا، ای پروردگار من! کدام جهل و کار زشتی از ما سر می‌زند که جود و کرم تو نمی‌تواند آنها را از بین ببرد، آن را به ما نشان بده!»
درست است که ما گناه‌کاریم، ولی کرم و جود تو سعه و گشایش دارد و این گناهان ما را می‌گیرد! بله، اگر جود و کرم تو سعه نداشت و محدود بود - مثلاً جود و کرم تو اختصاص به مردمان متقی و مؤمن و طیبین و مخلصین داشت و اصلاً شامل افراد غیر نمی‌شد - اینجا دیگر انسان باید ناامید باشد چون این جود و کرم اختصاص به این دارد، انسان باید دیگر برود دنبال کار خودش. یا جود و کرم تو از مخلصین و از مخلصین و از طیبین و... می‌گذشت و شامل حال افرادی که حسنااتشان بر سیئاتشان غلبه دارد می‌شد، خُب ما می‌گفتیم که سیئاتمان بر حسنااتمان غلبه دارد، دیگر آن جود و کرم سعه ندارد که ما را بگیرد؛ باید انسان به دنبال کار خودش برود. اما می‌فرماید: هرچه ما گناه‌کار باشیم، و هر گناهی که متصور باشد از ما سر زده باشد، جود و کرم تو نسبت به آن سعه دارد؛ یعنی می‌آید و آن را می‌گیرد. پس اصلاً ما متحیریم!

پس «ای پروردگار من! کدام جهل و نادانی از ما سر می‌زند که جود تو نمی‌تواند آن را بگیرد و نمی‌تواند آن گناه را از بین ببرد؟! و کدام زمانی طولانی‌تر از حلم و صبر تو است؟! صبر تو این قدر طولانی است، این قدر طولانی است! کدام زمانی می‌تواند به آن برسد?!»

زمان‌ها، دُهور، گُرور می‌آیند و از بین می‌روند و فانی می‌شوند، باز هم آن مقام صبر و انات و جود تو بر پای خودش استوار است! این قدر عجیب است و این قدر سعه دارد!

بی ارزش بودن اعمال ما در قیاس با نعمت‌های عطا شده به ما

و مَا قَدَرُ أَعْمَالِنَا فِي جَنْبِ نِعْمِكَ؟! «اصلاً ما چه هستیم؟! اعمالی که انجام می‌دهیم در کنار و در قیاس با نعمت‌هایی که به ما دادی، اصلاً چه هست?!»

آن وقت نعمت‌هایی که خدا به انسان داده است می‌گوید: هزارتا است، اعمال ما یکی است، خُب یکی در مقابل هزار تا، خدا را شکر که ما توانستیم در مقابل هزار تا نعمت، یک عملی انجام بدهیم که یک هزارم نعمت‌های او را شکر کرده باشیم؛ اما این طور نیست، نِعَم او هزاران هزار است و اعمال ما نسبت به او یک هزارم هزارم هزار هم پایین‌تر! از آن طرف رو به زیادی می‌رود و از این طرف رو به نقصان. اعمال ما کشیده شده، نعمت‌های او هم کشیده شده؛ [نعمتهای او] از بزرگی سر به بی‌نهایت گذاشته است، ولی اعمال ما از نقطه نظر بی‌مقداری، سر به بی‌نهایت در جهت منفی است. این چه قیاسی می‌شود!!

و كَيْفَ نَسْتَكْثِرُ أَعْمَالًا نُقَابِلُ بِهَا كَرَمَكَ؟! «چگونه ما بزرگ بشماریم اعمالی را که با آن اعمال بخوایم کرم تو را مقابله بدهیم؟!»

یعنی این عمل در مقابل آن کرم؛ کدام عملی می‌تواند با کرم تو مقابله کند؟! بَلْ كَيْفَ يَضِيقُ عَلَى الْمُذْنِبِينَ مَا وَسِعَهُمْ مِنْ رَحْمَتِكَ؟! بلکه آن کرمی که از ناحیه تو شامل گناه‌کاران می‌شود و می‌رسد، دیگر کدام نقطه ضیق و تنگی برای ما باقی می‌گذارد؟! یعنی آن رحمت و اسعه تو برسد، برای گناه‌کاران دیگر تنگی و ضیقی باقی نمی‌گذارد. در صورتی که رحمت و کرم تو بیاید ولی به اینجا نرسد، این شخص گناه‌کار در این مضیقه خودش مبتلاست؛ اما اگر آمد و رسید و گناه این شخص مذنب را گرفت، او را از ضیق و تنگی بیرون می‌آورد و گناه او را تبدیل به حسنه می‌کند، شما از این عجیب‌تر می‌خواهید؟!

تعویض ماهیت و جوهره انسان با یک توفیق الهی

﴿أَوْلَيْكَ يُبْدِلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾^۱

«(با یک عمل، با یک توفیق و با یک پرش) تمام گناهای که انسان انجام داده است تبدیل به حسنه می‌شود!». ^۲

این برای چیست؟ از سعه جود است؛ سعه جود می‌آید در اینجا تغییر ماهیت می‌دهد. ماهیتش مشرک بود، به یک لحظه می‌شود مؤمن؛ کافر بود می‌شود مسلم؛ مشرک بود می‌شود موحد، تا موحد شد تغییر ماهیت داده است؛ حیوان بود، حالا شده انسان؛ جن بود، حالا شده از ملائکه. او یک منزلی دارد، این هم یک منزلی دیگر؛ منزل گناه ضیق است و تنگی، منزل ایمان سعه است و رحمت. به لطف خدا تغییر ماهیت پیدا شد، از آن منزل حرکت کرد و از آن منزل ضیق و تنگ وارد در سعه رحمت پروردگار شد. بَلْ كَيْفَ يَضِيقُ عَلَى الْمُذْنِبِينَ مَا وَسِعَهُمْ مِنْ رَحْمَتِكَ؟! یا واسعَ المَغْفِرَةِ! یا باسِطَ اليَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ! «... ای کسی که مغفرتت خیلی واسع است! ای کسی که دو دست‌هایت به رحمت گشاده است!»

یهود می‌گویند: **﴿يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾^۳** «دست‌های خدا بسته است.» همه‌کار نمی‌تواند بکند، رفع گرفتاری‌ها نمی‌تواند بکند، چه‌کار نمی‌تواند بکند، چه‌کار نمی‌تواند بکند، ما را عذاب نمی‌تواند بکند! عذابی هم که روز قیامت می‌کند یک زمان محدودی است، به مدت همان چهل روزی که حضرت موسی رفت برای مناجات و پدران ما از حضرت موسی اعراض کردند و تمرّد هارون را کردند و گوساله‌پرست

^۱ سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۰.

^۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون «تبدیل گناهان به حسنات» رجوع شود به *انوار الملکوت*، ج ۱، ص ۱۵۹ - ۱۶۵؛ *معاد شناسی*، ج ۸، ص ۳۴۵.

^۳ سوره مائده (۵) آیه ۶۴.

شدند؛^۱ ایام معدوده‌ای است که خدا ما را عذاب می‌کند^۲ و بعد همه ما اِلَى الْاَبَدِ در بهشت متنعم هستیم و خدا نمی‌تواند غیر از این کار را بکند!

خداوند هم می‌دهد و هم می‌گیرد تا انسان نعمت را از خود نبیند

اما این طور نیست.^۳

یا بِاسِطِ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ! «دو تا دست خدا باز است، هم دست جمال و هم دست جلال؛ و به رحمت

باز است (نه به نِقْمَت).»

خدا با آن دستی که به انسان رحمت می‌دهد، انسان را سیراب و ملّتذّ می‌کند؛ با دست جلال دیگر هم که از انسان چیزی را می‌گیرد برای تربیت و ادب انسان، آن دست هم دست رحمت است. پس دادن و گرفتن، قبض و بسطش براساس رحمت است، و هر دو برای کمال انسان است؛ عیناً مانند کسی که در مکتب می‌رود، معلّم هم به او شیرینی می‌دهد و هم کفِ دستی به او می‌زند، هم آن اوّلی برایش خوب است هم دوّمی. اگر این بچّه کفِ دستی نخورد تربیت نمی‌شود، خطّش خوب نمی‌شود، حسابش خوب نمی‌شود، قرآنش خوب نمی‌شود. اگر معلّم، معلّم قوی‌ای نباشد همه‌اش به این بچّه شکلات می‌دهد و می‌ترسد او را بزند، این بچّه بی‌سواد بار می‌آید، و آن آب نبات‌ها این بچّه را اذیت می‌کند، روحش را هم اذیت می‌کند. اما آن معلّمی که واقعاً معلّم است، به بچّه می‌گوید که درس را باید حفظ کنی! اگر حفظ کرد، بارک‌الله! آفرین! دفعه دوّم: آفرین! اگر مخالفت کرد، بدون اینکه سیلی به صورتش بزند یا اینکه بلندش کند و بزند زمین و سرش را بشکند، گوشش را آهسته بگیرد و همین طور بمالد - هیچ‌طوری هم نمی‌شود - یا کفِ دستی به او بزند به مقداری که مستعد است که بچّه وقتی می‌آید سر کلاس درس، همیشه بفهمد که در درس یک مسئولیتی است.

خدای علی‌اعلیٰ هم به انسان می‌دهد و می‌گیرد، با جمالش و با جَلَوَاتی که از ناحیه او برای ربودن دل‌ها افاضه می‌شود، دائماً به انسان افاضه نعمت می‌کند، می‌دهد تمام نعمت‌ها را و می‌گیرد. اگر به انسان بدهد و نگیرد که انسان به‌کلی غافل می‌شود و تمام این نعمت‌ها را به خود نسبت می‌دهد و انکار می‌کند که: مال خدا نیست! اما می‌دهد و می‌گیرد، قبض و بسط می‌کند. دائماً این عالم در قبض و بسط است، ما در شبانه‌روز، در هر ساعت، در هر لحظه، در قبض و بسطیم؛ یعنی می‌دهد و می‌گیرد، می‌دهد

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به /امام شناسی، ج ۱۰، ص ۳۸۹.

^۲ اشاره به سوره بقره (۲) آیه ۸۰ که می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ اِلَّا اَيَّامًا مَّعْ دُوْدَةَ قُلٍّ اَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللّٰهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخَالِفَ اللّٰهُ عَهْدَهُ اَمَّا تَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛

معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۳۰۷: «و (یهودیان) چنین می‌گویند که: «هیچ‌گاه آتش ما را مَس نمی‌کند مگر چند روز معدود و اندکی!» بگو: آیا شما بر این گفتارتان عهد و میثاقی از خدا گرفته‌اید، تا آنکه خداوند خُلف وعده نکند و شما را در آتش، مگر زمان مختصری نسوزاند؟! و یا آنکه بدون علم و درایت، بر خدا نسبت دروغ می‌دهید؟!»

^۳ جهت اطلاع از «ادله ابطال ادعای یهود» رجوع شود به المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۵۴.

و می‌گیرد، اصلاً دائماً این چرخ دارد کار می‌کند، این دو دست رحمت پروردگار باسط است، هر دو دستش باز است، نه دست جمالش بسته است و نه دست جلالش. ترسو هم نیست که اینجا بترسد و پس‌گردنی نزند، در آنجا بخل کند و بترسد و این کار را نکند، اصلاً عالم روی جمال و جلال پروردگار دارد می‌گردد. پس: «ای کسی که دو دست خود را به رحمت گشاده‌ای!»

غیر از این در، دری نیست؛ و این در هم، در محبت است

فَوْعِزَّتِكَ يَا سَيِّدِي لَوْ مَهَرْتَنِي، مَا بَرِحْتُ مِنْ بَابِكَ وَ لَا كَفَفْتُ عَنْ تَمَلُّقِكَ لِإِنتَهَائِي إِلَى مِنَ الْمَعْرِفَةِ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ!

«ای پروردگار من، ای سید من، ای آقای من! اگر تو مرا دور کنی و دورباش بزنی، من دست از این خانه‌ات برنمی‌دارم، من نمی‌روم و دست از تملق خودم برنمی‌دارم. تَمَلَّقُ وَ مَلَّقْتُ، تَمَلَّقَهُ وَ مَلَّقَهُ: به معنای اظهار دوستی و محبت و ادب کردن، ولو اینکه مطابق با واقع هم نباشد.^۱

دیدید گربه سر سفره می‌نشیند؟! خیلی مؤذّب، سرش را هم پایین می‌اندازد و هیچ هم نمی‌گوید، یک میوی کوچولو می‌کند که متوجّه باش! این ادبی که به خرج می‌دهد واقعیت ندارد، از شما می‌ترسد بلند شو برو تو حیاط و برگرد، می‌بینی گوشت را برداشت و فرار کرد؛ پس ادبش، ادب واقعی نیست، این تملق است یعنی تودّد و تأدّب تصنعی است در مقابل تو، و اگر به چشمش نگاه کنید می‌فهمید که این آثار در او هست و در عین اینکه دارد شما را نگاه می‌کند و چشمش را هم پایین انداخته، کاملاً و صد در صد مراقب و مواظب تمام جهات است، و خودش را می‌زند به اینکه من همه‌جا را نگاه نمی‌کنم. :- خدایا! من دست از تملق برنمی‌دارم، تودّد می‌کنم، می‌گویم.

:- برو، قابل نیستی! برو گناه کاری! برو، ما بندگانی داشتیم که دارای چنین و چنان بودند! برو، شیطان تو را گرفته است! برو، معصیت سر و پای تو را گرفته است!

:- من دست برنمی‌دارم و نمی‌روم، چون تمام این الفاظ جواب دارد.

:- برو!

:- کجا بروم؟! به ما یک جایی نشان بده که بروم، من می‌روم.

:- تو گناه کاری!

:- قبول، پس رحمت تو فقط مال ثواب‌کاران است! -: گناه سر و پای تو را گرفته است!

:- قبول، حالا کسانی که سر و پای آنها را گناه بگیرد باید چه کار کنند؟

^۱ مجمع البحرین، ج ۵، ص ۲۳۶:

«الْمَلَقُ (مَحْرَكَةٌ): الْوُدُّ وَ اللَّطْفُ، وَ أَنْ يُعْطِيَ فِي اللِّسَانِ مَا لَيْسَ فِي الْقَلْبِ؛ وَ الْفِعْلُ كَفَرِحَ. وَ قَدْ يُطْلَقُ الْمَلَقُ وَ التَّمَلَّقُ عَلَى التَّوَدُّدِ وَ التَّلَطُّفِ وَ الْخُضُوعِ الَّتِي يُطَابِقُ فِيهَا الْجِنَانُ اللِّسَانَ... وَ تَمَلَّقَ إِلَيْهِ تَمَلَّقًا وَ تَمَلَّقًا: أَي تَوَدَّدَ إِلَيْهِ وَ تَلَطَّفَ لَهُ... وَ رَجُلٌ مَلَّقٌ: يُعْطَى بِلِسَانِهِ مَا لَيْسَ فِي قَلْبِهِ.»

- : ما بندگان عالی داریم!

- : ما که از آنها نیستیم، حالا ما چه کار کنیم؟! ما مسکینیم!
بالآخره غیر از این در، دری نیست، و این در هم در محبت است.

گناه بسیار عظیم یأس از خداوند

فقط یک چیز انسان را از پای درمی آورد، و آن یأس است، که مال شیطان است؛ اگر یأس پیدا شود، دیگر کار تمام شده است دیگر ما برویم و بخوابیم، فایده‌ای ندارد. یأس، در مقابل پروردگار حقیقی و واقعی، یک خدای دروغی و باطل برای انسان ایجاد می‌کند و انسان را به آن خدای باطل و موهومی گرایش می‌دهد. این یأس است که مال شیطان است و رأس تمام گناهان است؛ چون اگر یأس در انسان پیدا شد، اصلاً انسانیت انسان را ساقط می‌کند، آدم را آب می‌کند و از بین می‌برد، آن حقیقت و جوهره و روح را از انسان می‌گیرد. پس اگر یأس در انسان پیدا شد، این یک گناهی است که از همه گناهان بالاتر است.^۱ اگر یأس پیدا نشد و امید بود، گناه هم بود، بود. گناه، لازمه وجود است، ما بشریم، نباید گناه کنیم، حالا گناه شد، خدایا بیامرزش! دیگر انسان نباید زیاد اتکال کند بر اینکه من گناه کردم و گناه من دیگر قابل مغفرت نیست، چرا قابل مغفرت نیست؟! بله، اگر خدای ما غیر از این خدا بود و رحمتش سعه نداشت، درست؛ ولی خدای ما چنین خدایی است که رحمتش واسع است، هرچه هم گناه بالاتر باشد و از آن هم بالاتر فرض نشود، رحمت خدا از آن واسع تر است و آن گناه را می‌گیرد، پس:

و لا كَفَفْتُ عَنْ تَمَلُّقِكَ بِجُودِكَ و كَرَمِكَ؛

«هرچه مرا برانی، من دست از این خانه برنمی‌دارم و در خانه دیگر را نمی‌شناسم، و دست از تملق برنمی‌دارم. چون دل من معرفت پیدا کرده و به جود تو منتهی شده، فهمیدم که تو اهل جود هستی! چون فهمیدم، این صاحب خانه را شناختم، دیگر دست برنمی‌دارم.»

و أنتَ الْفَاعِلُ لَهَا تَشَاءُ، تُعَدِّبُ مَنْ تَشَاءُ بِهَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ و تَرْحَمُ مَنْ تَشَاءُ بِهَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ.

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۵۴۵:

«صفوان جمال روایت می‌کند: «من هنگام نماز خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که پیش از تکبیرة الإحرام، روبه‌روی قبله ایستاد و گفت: "اللهم لا تُؤَيِّسِنِي مِنْ رَوْحِكَ و لا تُقَنِّطِنِي مِنْ رَحْمَتِكَ و لا تُؤَمِّنِي مَكْرَكَ، فَإِنَّهُ ﴿فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا آلَ قَوْثَانَ﴾"؛ *خداوندا، مرا از مهر و محبت خویش مأیوس مساز، و از رحمت خود ناامید مکن، و از مکر و کیفر خویش آسوده خاطر مکن؛ زیرا ﴿از مکر خدا ایمن نیستند، مگر طایفه زیان‌کاران!﴾»

صفوان گوید: «من عرض کردم: جانم به قربانت! من این دعا را از هیچ‌کس پیش از شما نشنیدم!

حضرت فرمودند: "إنَّ مِنْ أَكْبَرِ الْكِبَائِرِ عِنْدَ اللَّهِ الْيَأْسَ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ و الْقَنُوطَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ و الْأَمْنَ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ؛ به‌درستی که از بزرگترین گناهان کبیره نزد خداوند متعال، یأس از مهر و محبت خدا، و ناامیدی از رحمت خدا، و آسودگی خاطر از کیفر و مکر خداوند است."»

* سوره اعراف (۷) آیه ۹۹.

أَنْتَ الْفَاعِلُ لِمَا تَشَاءُ؛ «خدایا تو فاعلی، هر کاری که می خواهی بکنی می کنی و مشیت مال توست.»
تُعَذِّبُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ؛ «عذاب می کنی هر کس را که بخواهی، و به هر مقداری به هر چیزی که بخواهی
و به هر طور و به هر کیفیتی که اراده کنی.»

تَرْحَمُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ؛ «رحمت را شامل حال کسی می کنی که می خواهی، به هر کیفیت و
هر مقداری که بخواهی.»

تَرْحَمُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ؛ «خدایا، تمام مشیت مال توست، پس بر ما این طور بخواه!»
ما بندگان ضعیف هستیم و از تو تقاضا می کنیم، و خودت گفتی که این مجاز، قنطره حقیقت است، خُب
ما که به مجاز قائل شدیم، پس ما را از افرادی قرار نده که «تُعَذِّبُ مَنْ تَشَاءُ» باشد؛ از افرادی قرار بده که
«تَرْحَمُ»

مَنْ تَشَاءُ» باشد، مورد رحمت قرار بده! ما می دانیم که همه کارها دست توست، و همه گرفتاری ها به
دست تو حل می شود، و همه رحمت ها از جانب توست. فقط تو بهانه می خواهی، خُب ما هم که خودمان
را در تحت بهانه آوردیم، رحمت را شامل حال ما کن.

لَا تُسْأَلُ عَن فِعْلِكَ وَلَا تُتَنَزَّعُ فِي مُلْكِكَ وَلَا تُشَارَكُ فِي أَمْرِكَ وَلَا تُضَادُّ فِي حُكْمِكَ.

که إن شاء الله این فقرات بماند برای فرداشب، اگر خداوند توفیق بدهد یا باقی باشیم.

إن شاء الله خداوند علی اعلی ما را در تحت رحمت خود در بیاورد! به آن مقداری که می خواهد و به
آن کیفیتی که اراده می کند! و این مجازهای ما را قنطره و پُل برای رسیدن به حقیقت قرار بدهد! و بالأخره
نتیجه ای از این گفت و گوها را حصول به مقام عز خود و به مقام عظمت خود قرار بدهد! و ما را به اعمال
خودمان نگیرد، بلکه سعه جود و رحمت و کرم او که بر گناه کاران شامل شده است، بر ما هم شامل
بشود! ما را از مضیق جهات و تعینات، به مقام عز و سعه و بسط، و به مقام لایتناهای اسماء و صفات
خود، و فانی در ذات مقدس خود قرار بدهد! و در تمام عوالم، حال ما را به نفس خود وانگذارد!

بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ